

امیر قطب الدین مسعود قاضی یزد زبان به ادای این راز گشوده که نوبتی به زیارت «مقابر تازیان» رفتم، بابا ضیاء الدین را دیدم که بر سر قبری نشسته ماری بر کنار او حلقه زده با او رازی در میان داشت. آن حیّه چون نظرش بر من افتاد وداع ضیاء الدین نموده روانه گردید و برفت. و چون ضیاء الدین به منزل عافیت شتافت او را در جنب بابا مجدالدین دفن نمودند.

شیخ زین الدین علی سوخته

خطیبی فصاحت آیین و صالحی هدایت قرین بود. مدت چهل سال در «مسجد جامع یزد» به امر خطابت و تعلیم اطفال اشتغال داشت و قرب هزار نفر از برکت انفس او قرآن آموخته بودند. بعد از آنکه در زاویه عدم منزوی گردید در مقابر مریاباد و یعقوبی او را دفن نمودند.

منقولست که یکی از جمله شهداء فهرج در آن مزار متبرک آسوده است و حضرت خضر نبی علی نبینا و علیه السلام در هر شب جمعه به زیارت قبور مؤمنان آن مزار توجه می نماید.

و صبیّه شیخ زین الدین علی [۸۶ ب] که رابعه سجاده عفت و صدیقه

زمان بود در حین اقامت نماز به جوار مرحمت ملک غفار پیوست و او را نیز در آن مقبره دفن نمودند و بسیاری از صلحا خوابهای عجیب و نشانهای غریب در قبر آن عقیقه عفت شعار دیده اند.

مولانا اعظم سعید و شیخ الاسلام حمید مولانا شرف الدین خضر

علیه الرحمة والغفران

موالیان اولیاء کرامت شعار به دستیاری خامه بلاغت دثار احوال خیرمآل
مولانا شرف الدین خضر را بدین سان در صفحات اوراق لیل و نهار بیان نموده اند که
آن سالک مسالک یقین در جمیع علوم از افاضل زمان ممتاز بود و سلاطین بنی-
مظفر منقاد امر و نهی او و اشراف و اعیان یزد راضی به او امر او بودند. در زمان
حیات بل ایام اختیار خانقاهی مختصر وطنی محقر در نهایت صفا و تکلف مزین

به طلا و لاجورد در «محلّه پای بور»^۱ مشهورا احداث نموده پایایی از آجر پخته در میان خانقاه حفر نمود و آب سوی در آن جاری کرد. [۸۷ الف] و چون آن عمارت در سنه خمس و خمسين و سبعمائه صفت اتمام پذیرفت در شهر سنه ستين و سبعمائه بنای زندگانی آن جناب انهدام یافته در طنبی مزبور مدفون گشت.

و خلف ارجمند سعادت مند او مولانا **ظهیر الدین محمد** که سرخیل افاضل بود تصانیف او مثل «اربعین حدیث» و «شرح ینابیع» و «تاریخ یافعی» و غیره در میانۀ فرق انام مشهور و معروف است، آن جناب نیز در سنه خمس و عشر و ثمانمائه عازم سفر آخرت گشته خانۀ تن از میهمان زوج باز پرداخته در جنب پدر بزرگوارش دفن نمودند.

۱۰ عالی جناب سیادت و افادت پناه فضیلت و کمالات دستگاه **میرزاخان ولد سیادت و مرحمت پناه امیر محمد تقی کهدونی** که همشیره زاده سید مرحوم امیر سید علی مشهور به میرصوتی است و به مکارم اخلاق حسنه و جمیع صفات مرضیه آراسته و بحسن خلق علم مفاخرت افراخته از نبایر مولانای اعظم مولانا خضر علیه الرحمه است. [۸۷ ب] مولانای سعید محمد بن حسن بن حسین بن علی الشریف در تذکره احوال خیر مال جناب هدایت شعارا کمال اولیاء رفیع مقدار کاشف اسرار ربانی مهبط انوار سبحانی، نظم:

محیط عطا تاج ارباب ایقان

علی بن محمود ابن بنیمان

۲۰ نگاشته قلم فیروزی رقم گردانیده که «مزرعه خضر آباد» از جمله مستحدثات مولانا شرف الدین خضر است و در وقتی که آن جناب به احیای مزرعه مزبور و اجرای قنای کمر اجتهاد بر میان بسته بود نزد مقنیان رفته دید که گله گوسفندان از طرف کوه به صحرا می آیند. پرسید گوسفندان کیست؟ مقنیان گفتند که تعلق به حضرت عالی رقت نور ایمان عالی اولیا عین انوار اکابر اتقیا منظور انظار اله سلطان حاجی نجم الدین محمود شاه دارد. باز پرسید که هیچ معلوم کرده اید که

- حاجی محمود شاه چوپانان و کارکنان خود را تعلیم فرایض و وضو و نماز و واجبات کرده؟ گفتند اطلاع نداریم. کودکی است همراه این گله هر روز می آید و گوسفندان را آب داده باز گوسفندان را [۸۸ الف] به میان کوه میبرد. حال آنکه آن کودک عالی جناب ولایت مآب شیخ علی بن محمود بنیمان بود. مولانا فرمود که من بروم و از وی سؤالی چند کنم. چون به نزدیک رفت حضرت شیخ سلام کرد. بعد از ادای سلام جناب مولانا پرسید که چوپان حاجی محمود شاهی؟ شیخ فرمود خیر. آن حضرت چوپان بنده است و بنده چوپان گوسفندان اویم. مولانا از جواب وی متعجب شده باز پرسید که نماز می گزاری^۱؟ فرمود بلی. از پیر خود شنیده‌ام که هر کس که نماز نگذارد^۲ کافر باشد. مولانا پرسید که وضو چون میکنی؟ فرمود وضوی تابستانی میپرسی یا وضوی زمستانی. مولانا گفت وضوی تابستانی و زمستانی فرق دارد؟ فرمود بلی، وضوی هر یک جداست. مولانا گفت من این از کسی نشنیده‌ام و در هیچ کتاب ندیده‌ام، به هر حال تو که می گوئی تقریر کن. عالی جناب ولایت- مآب قدس سره فرمود در زمستان آب سرد باشد و تن آدمی خنک. چند نوبت دست باید مالید تا آب وضو به بیخ موی و اعضا برسد [۸۸ ب]. و تابستان آب گرمست و اعضا گرم، به یک مالیدن دست مجموع بیخ مویها آب می رسد، پس فرق باشد. مولانا دیگر باره پرسید که اگر آب نباشد چکنی؟ فرمود تیمم میکنم. در تیمم چند چیز فرض است. عالی جناب ولایت مآب فرمود که ای مولانا چند سؤال از من کردی، اجازت هست که بنده سؤالی از شما بکند. مولانا گفت بلی. فرمود که می خواهم بدانم که غرض شما ازین سؤال چیست، اگر مقصود انفعال است منفعل گردانیدن من چندان کاری نیست، و اگر مقصود آنست که چون ندانم تعلیم کنی من دور کعت نماز بگذارم^۳، آنچه مطابق شرع نباشد تعلیم کن. مولانا شرف الدین خضر فرمود مقصود تعلیم است. عالیجناب ولایت قباب گوسفندان را پیش روی خود برابر قبله گذاشت و تیمم کرده به نماز مشغول شد. گوسفندان

۱ - اصل: میگذاری ۲ - اصل: نگذارد

۳ - اصل: بگذارم

به چرا رفتند و بعضی از برابر به عقب گشتند. عالی جناب قدس سره روی به جانب گوسفندان کرده باز روی به سمت قبله کرده نماز تمام کرد و از مولانا خضر پرسید که تیمم چون کردم؟ مولانا گفت تیمم نیکو ساختی و نماز خوب گزاردی^۱، روی از قبله نمیبایست گردانید. عالی جناب قدس سره فرمود از جهت آنکه گوسفندان خصمی دارند یعنی گرگ و تا گوسفندان برابر من بودند مرا [۸۹ الف] اطمینان بود به يك حرکت که نظر کردم و خاطر خود جمع نمودم، چه نقصان باشد؟ مولانا گفت هیچ نقصان در نماز تو نیست. بعد از آن مولانا شرف الدین خضر نزد مقنیان رفت. پرسیدند این پسرک چیزی می داند؟ مولانا فرمود که این پسر چیزی گفت که همه در شرع راستست، اما من در هیچ کتاب ندیده‌ام، نظم:

هر کرا تعلیم کرد الهام علام الغیوب

آنچه او گوید نیابد هیچ عالم در کتاب

و در «تاریخ جدید یزد» به نظر احقر رسیده که «حمام فرط» از جمله مستحدثات جناب شریعت دستگاه مولانا شرف الدین خضر است. و در افواه عوام مشهور و به زبان خواص مذکور که به یمن قدوم یکی از پیشوایان دین حنیف آب کوثر مثال آن دافع امراض جسمانی ابدان بنی آدم است.

شیخ شکور

از کبار مشایخ عظام و مولد او غزنین یا مولتان بوده و به هر حال که بود به ادای شکر قیام می نمود. بعد از مسافرت بسیار به یزد آمده به قرب «دروازه نو» مقیم شد. و چون سنه سبع و عشر و سبعمائه در رسید تمام محلات شهر گشته مردان را وداع نمود و می گفت که عزیمت سفر دارم. روز دیگر به تحقیق پیوست که عازم سفر آخرت گشته. اکابر و اهالی به پای جنازه مغفرت اندازه اش حاضر شده در گنبد خانه خودش دفن کردند و خرقة او را بر بالای قبرش گذاشتند.

مردم به زیارت مزار او می روند و به جهت حاجات آن خرقة می پوشند. اگر به آسانی پوشیدند آن مراد به زودی برآید [۸۹ ب] و اگر به دشواری پوشیده

شود باید دانست که آن حاجت میسر نمی‌گردد. و گاه چنان سنگین گردد که بر نتوانند داشت.

و در جنب مقبره صفا ایست که در آنجا نماز حاجت گزارند^۱ و زوجه شیخ در آنجا مدفونست.

حاجی حسین المدفون به باغ اعلی

- آن سر خیل ارباب سعادات از جمله مجذوبان و صاحب حال و کرامات بود. به سبب مشاهده کرامات و خوارق عادات پادشاه شهید شاه نصره الدین یحیی حلقه مریدی او در گوش جان جای داده بود و آن مجرد میدان تجرید هرگز از هیچ کس سؤال و طلب نمی‌کرد. و آنچه به زبان مبارک او می‌رفت مؤثر می‌افتاد.
- ۱۰ در «تاریخ جدید یزد» مرقوم و مسطور است که روزی بر سر «بازار صحافان» در دکان طو آفی قدحی ماست گذاشته بود و طواف اراده فروختن آن داشت. حاجی حسین چرخ زنان به درد کان رسیده پای بر آن قدح ماست زد و بینداخت و بریخت. ماری در میان ماست آن قدح بود. مردمان را محقق شد که حاجی به نور ولایت این معنی را دریافته بود.
- ۱۰ فوت او در سنهٔ سبعمائه اتفاق افتاد و در همان خانه که سکنی داشت [۹۰ الف] مدفون گردید.

مولانای سعید مرحوم شیخ احمد فهادان و شیخ محمد برادر او

- در کتب راستان مرقوم خامهٔ بلاغت نشان گشته که آن دو بر گزیده اله به غایت صالح و متقی و در قریهٔ اسفنجرد مقیم بودند و به امر «شومالی»^۲ قیام داشتند.
- ۲۰ آورده‌اند که صاحب جمع اسفنجرد به غایت ظالم و ستمکار بود و پیوسته با رعایا و متوطنین آن موضع سلوک ناهموار می‌نمود. شیخ احمد او را طلب داشته نصیحت کرد که با بندگان خالق سلوک پسندیده کن و در پی آزار خلائق مباش تا خدای تعالی بر تو رحم کند و ترا به بلیه مبتلا نسازد. صاحب جمع از سر لجاج و

۱- اصل: گذارند ۲- هر دو نسخه چنین است. تاریخ یزد: شومالی، امروزه یزد

نیز «شومالی» گفته میشود.

قهر گفت سخن تو نمیشنوم . اگر می توانی با خدا بگو تا جان مرا بستاند . شیخ دست به دعا برداشته گفت خداوندا اقوال و کردار او بر تو ظاهر و روشن است . اگر مصلحت دانی جانش را بستان . فی الحال صاحب جمع افتاده جان بداد . چون آن کرامت مشاهده عوام الناس گشت از قری و مزارع به خدمت او گرد آمدند . آن جناب از معاشرت با ایشان ملول گشته به اتفاق برادر به اصل شهر یزد آمده در «کوچه فهادان» [۹۰ ب] ساکن گشتند .

منقول است که در آن اوان که ولایت بهشت بنیاد یزد به وجود فیض الجود شیخ اعظم سعید شیخ احمد آرایش داشت غلامی که محافظت یوزسر کار اتابک تعلق بدو می داشت از حراست غافل گشته آن یوز در چاه افتاده سقط شد . غلام از سیاست اتابک اندیشناک شد و به خدمت شیخ احمد رفته شرح حال عرض نمود و اعانت خواست . شیخ فرمود از دروازه بیرون رو که از راه خراسان یوزی می آید او را گرفته در عوض نگاه دار . غلام حسب الفرموده از شهر بیرون آمد و به راه خراسان روان گشت . چون به «ریگ فیروزی» که بک فرسخی شهر است رسید یوزی را دید که می آید . قلاده در گردن یوز کرده به محافظت در خانه آورد و نگاهداشت .

۱۵ شیخ هدایت شعار در سنه سبع و عشرين و سبعمائه عازم سفر عقبی گشت . و برادر اودر سنه خمس و ثلثین و سبعمائه به دیدن برادر مهربان شتافت . مدفن ایشان در محله فهادان «حوالی «حصار» اتفاق افتاد . جناب امیر مبارزالدین محمد مظفر سابطی رفیع بر در مزار متبرک ایشان ساخت .

۲۰ و پادشاه مطاع شاه شجاع [۹۱ الف] آسیابی در قریه ابرند آباد ساخته وقف سرکار مزار متبرک نمود و جمعی دیگر اراضی و صحاری و دکانین به سرکار مزبور وقف نمودند . و الحال از موقوفات نامی مانده و مزار متبرک روی به خرابی آورده و مسجد و خانقاهی که در جنب مزار ساخته بودند منهدم و بایر گردیده .

بدان ای درویش که بقعه منوره شیخ احمد محل استجابت دعا و بر آمدن حاجات است و مولانا محمود واعظ که از قدوة علما و اولیا بود و چند مرتبه در عالم رؤیا به

خدمت حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله وسلم رسیده بود باخلف گرامی مولانا امام الدین واعظ در آن بقعه مدفون است .

شیخ سعید فریدالدین عبدالباقی و شیخ اعظم مولانا شمس الدین
محمد خلوتی نور الله قبرهما

۵. شیخ سعید فرید الدین عبدالباقی از بزرگان دین و سالکان راه یقین بود . مولد او کازرون و صاحب کشف و کرامات و بهیک واسطه خرقة به شیخ علاءالدوله سمنانی می رساند .
- در « تاریخ جدید یزد » مذکور است که آن جناب روز عرفه در کازرون بوده و روز دیگر که عید اضحی باشد زایران بیت الله الحرام در مسجد الحرام به خدمت آن جناب رسیده اند . در همان نسخه مرقوم است که سلطان [۹۱ ب] ابواسحق بن خواجه شیخ محمد بن خواجه کمال الدین ابوالمعالی مبلغی به علت اخراجات « صادر وارد » به اسم شیخ فریدالدین عبدالباقی برات نموده ، محصل برو گماشت . شیخ نزد سلطان ابواسحق فرستاده راجع طلب نمود . سلطان دست رد بر سینه ملتمس شیخ گذاشته اشاره نمود که محصل وجه برات باز یافت نماید . چون خبر تأکید و مبالغه سلطان ابواسحق در باب وصول آن وجه به شیخ رسید دست برداشته گفت ۱۵ این ظالم را بگیر . در همان روز سلطان بر بستر ناتوانی افتاد و از آن حرکت نادم گشته کس به عنده خواهی نزد آن جناب فرستاد . شیخ فرمود ، مصراع :

زهری که به جان رسید تریاق چه سود؟

- روز دیگر سلطان وفات کرد و چون سنه ثلث و عشر و ثمانمائه رخ نمود مرغ روح شریف جناب شیخ فریدالدین عبدالباقی از تنگنای قفس قالب به فضای عالم ارواح طیران نمود . به حکم وصیت جسد مطهر او را در سراهرستان قرب مزار مامانوک^۱ مدفون ساختند ، رحمة الله علیه .
- ۲۰ در سنه سبع و اربعین و ثمانمائه خواجه ناصر الدین محمود سمنانی وزیر در

۱- نسخه وزیری : بابانوک ، تاریخ یزد : مامانوک

سر مزار او عمارتی عالی بنا نهاد و به اتمام آن موفق گردید.
 و شیخ الاسلام اعظم مولانا شمس الدین محمد خلوتی [۹۲ الف] در یوم
 السبت عشرين شهر ربیع الاول فی سنة تسع و اربعین و ثمانمائه به جوار مرحمت
 حق پیوست . به موجب وصیت آن جناب را در مزار مزبور دفن نمودند . امیر
 جلال الدین خضر شاه تختگاهی مروح ساخت و میلی بر بالین قبر بنا نهاد .

* شهداء فہرج

ناصران اعلام سخن و ناطقان اخبار نو و کهن بر صفحات لیل و نهار چنین
 نگارش نموده اند که قبل از آن که خلافت روی زمین بر ابن عم حضرت سید المرسلین
 صلوات الله و سلامه علیه قرار گیرد حسب الصلاح مهاجر و انصار سعد و قاص را
 ۱۰ امیر سپاه کرده به جنگ یزدجرد شہریار که از سلاطین عجم بود فرستادند و چنانچه
 در کتب تواریخ هر قوم قلم فیروزی رقم مورخین بلاغت شیم گشته یزدجرد شکسته
 و پیریشان حال از راه یزد عنان فرار به جانب دیار خراسان انعطاف داد و لشکر اسلام
 به تعاقب او ایلغار می نمودند . جمعی از صحابه و تابعین در بیابان طبس راه گم کرده
 به حوالی فہرج افتادند . چون اهالی آن جا را به دین مجوس یافتند ایشان را به اسلام
 ۱۵ دعوت فرمودند^۲ و آن طایفه را گبران نیز میگویند، و گبران طایفه ای از بی دینان اند
 که دیدہ بصیرتشان از اشراق نور توحید محروم مانده، کاینات و حوادث را دو مبدأ
 اثبات کنند و آن را یزدان و اهرمن خوانند و به نور و ظلمت از آن تعبیر نمایند . و
 هر چه از قبیل خیرات شناسند از یزدان دانند و فساد و شرور که در مجاری امور عالم
 روی نماید به اهرمن نسبت کنند . و آتش را تعظیم و تکریم نموده زردشت را پیغمبر
 ۲۰ وزند و پازند را کتاب آسمانی اعتقاد دارند . بالجمله اهالی فہرج مهلت طلب نمودند
 که ما قبایل و عشایر و دوستان را احضار نموده کمر متابعت به میان جان و طوق
 فرمان خدا و رسول بر گردن اخلاص در می آوریم . و به این اراده مردم خویدک و

۱- از اینجا تا سه صفحه بعد در حاشیہ صفحات نسخه اصل است.

۲- نسخه وزیري اضافه دارد: و در آن زمان مردم خویدک و قرای سایر بلاد عجم مجوس بودند

- فراfter را که با هم هم کیش بودند طلب کرده درین باب حکایت در میان آوردند. آن بددینان که از دانش مایه و از سعادت پیرایه نداشتند به قدم اطاعت و اذعان پیش نیامدند و طریق طغیان و عصیان سپرده گفتند که ما از دین آباء و اجداد دست باز نداشته این طایفه قلیل را نیز نگذاریم که از دیار ما به سلامت بیرون روند. و با یکدیگر عهد و پیمان در میان آورده چون روز به آخر رسید و چهره روزگار مانند
- ۵ روی هندوان تیره و دل بی دینان سیاه شدن گرفت پای جهالت از طریق ضلالت فراتر نهادند و دست جسارت از آستین بی باکی بر آورده شبیخون بر سپاه اسلام آورده به تیغ بی رحمی اکثری را بی جان ساختند و وحشی که جوانی بود به غایت متهور و دلاور پندار پهلوانی در دماغ و بعد از واقعه احد و قتل سیدشهادا امیر حمزه
- ۱۰ بن عبدالله مطلب بن عبد مناف ربه اطاعت اسلام در گردن انداخته بسیاری از معارک با کفار مقابله و مقاتله نموده بود درین معرکه در میان لشکر اسلام بود. گریزی که کوه البرز از تاب زخمش بلرزیدی در چنگ گرفته آهنگ جنگ کرد و در آن معرکه کاری کرد که کارنامه رستم و اسفندیار را در روزگار خوار کرد و آن شب به این انواع به پایان رسیده چندانکه عنقای سحر در افق شرق به پرواز آمد و بال نوز - گستر خویش به اطراف بگسترد، شعر:
- ۱۵

فلك تیغ کین از میان بر کشید

شب تیره دامن ازو در کشید

گیران هجوم آوردند و با شمشیرهای آخته به مسلمانان حمله کردند. لشکر اسلام نیز در جوش و خروش در آمده دست به انداختن تیر گشادند، شعر:

۲۰ زهر تیر کز شست پرواز کرد

تنی را ز پیوند جان باز کرد

آخر الامر تمامی مسلمانان در آن معرکه هولناک به عرش شهادت سرافراز گشتند و خویطب بن هانی خواهرزاده اسدالله الغالب علی بن ابی طالب علیه السلام و عبدالله تمیمی صاحب ولایت آن حضرت و وحشی از جمله قتیلان بودند. زنان و فرزندان

مسلمان سراسیمه و حیران روی به وادی گریز آورده گبران از عقب ایشان میشتافتند. چون کاربر آن ناتوانان تنگ و گبران سنگ دل نزدیک رسیدند چاهی در نظر زنان و اطفال مؤمنان در آمد، همگی خود را در درون آن چاه انداختند. رؤسا و سران سپاه گبران بر سر چاه آمده چون خواستند که در چاه نظر کنند به قدرت کامله جبار منتقم آن جمع نابینا گشته چشمه‌هاشان از دیدن عاقل ماند و برخی که به تاخت و اخذ غنایم همت گماشتند در آن حین، شعر:

طوفان روان و رعد خروشان و برق تیز

وز دود ابر دیده انجم سرشک ریز

گشته تمامی اجساد و اموال مسلمانان در زیر ریگ روان پنهان گشت.

چون سلطنت خطه یزد بر امیر مبارزالدین محمد مظفر قرار یافت و پس از چندی آن پادشاه عالی جاه به اراده تسخیر کرمان علم عزیمت بر افراشته به مقابر شهدا رسید مقرر فرمود تا مقبره ترتیب داده پایایی بر سر آب مراباد حفر کردند و بعضی از حقا به و اراضی فهرج بر آن وقف ساخت.

و همچنین مولانای اعظم مولانا شمس الدین محمد بافقی گنبد مقبره را از نو

۱۵ عمارت کرده خانقاه ترتیب داد و املاک بسیار بر موقوفات افزوده اطعام به جهت فقرا و مساکین مقرر داشت و بر سر قبر وحشی گنبدی ساخت و به مرور ایام ارباب خیر و توفیق دیگر عمارات کردند.

در «تاریخ جدید یزد» مسطور داشته و در افواه مذکور است که در چاهی که

عورات و اطفال شهدا از نظرها غایب گردیده‌اند مردم بزیارت روند و سنگ ریزه یا نبات در چاه انداخته مطالب خود ذکر کنند، اگر اسماع خنده و خوشحالی نمایند آن مطلب بر آید، اگر صدای نوحه زاری از چاه بیرون آید مطلب در حیز تعویق بماند.

سلطان زرنندیان

- آن چه از السنه وافواه معلوم گشته آن است که جمعی از مردم زرنند که از جمله توابع پارس است به خلدآباد یزد آمده مقیم گشتند و به امر زراعت اشتغال نمودند و در همین مقام که امروز مدفن ایشان است کسخوانی بود رعایای مریاباد خربزه زرع کرده حراست و نگاهبانی آن را درعهده ایشان کردند. به حسب اتفاق شبی درویشی بدانجا رسید و خربزه طلب نمود. ایشان از روی طوع و رغبت از زمینی که متعلق و مخصوص خودشان بود خربزه ای چند چیده بخدمت درویش آوردند. درویش دعائی که مشتمل بر خیر و برکت دنیوی و علو درجات و مراتب اخروی بود کرده غایب گشت. حالی بر آن جماعت دست داده دست از شغل دنیوی کوتاه کردند و به عبادت قادر مختار پرداختند. بعد از اندک روزی از لباس حیات عاری گشته به جنات نعیم شتافتند و در مقابر مریاباد که الحال مدفن ایشان و معبد صالحین و محل استجابات دعای مؤمنین است مدفون گشتند. [۹۲ ب]
- متوطنین یزد در هر روز شنبه به زیارت قبور ایشان رفته حاجات و ملتمسات از حضرت مجیب الدعوات مسئلت نموده به اجابت مقرون می گردد و هر که اراده کاری دارد دو رکعت نماز در مسجدی که متصل قبور منوره ایشانست گذاشته بعد از فراغ از نماز گوش راست بر زمین می گذارد، اگر آن مهم خوبست و مطلب آن شخص حاصل خواهد شد صدایی از عالم غیب به گوش او می رسد و به مطلب رسیدن خود متیقن می گردد.

حاجی صدرالدین المدفون به باغ کمال

- در مبادی حال حاجی صدرالدین به علوم ظاهری اشتغال داشت و به زیارت بیت الله الحرام شتافت. بعد از مراجعت از سفر حجاز و یثرب و قدس خلیل شروع در تصوف کرده مهارت بسیار در علم هیأت بهم رسانید. در آن حال جذب به او رسیده از مردمان کناره نمود و به طرف مهریجرد رفته در کوه «خورمیز» مقیم گشت. امیر-یوسف خلیل حاکم یزد به خدمت او شتافت و چهارطاقی به جهت سکنی او بنا فرمود.

بعد از اندك روزی حاجی صدرالدین روی در بیابان نهاد و در صحرای انار ایستاده جان به قابض ارواح سپرد. عبدالرحمن والی یزد بفرمود تا نعش او را به یزد آورده در موضع «باغ کمال» به خاک سپردند و مقبره بنا کرده [۹۳ الف] اغچه‌ای در خلف بقعه احیا نمود. در آن مکان در قدیم الایام چاهی بود که آب آن خشک گشته بود. بعد از فوت حاجی صدرالدین آب آن چاه جوشیدن آغاز نهاد و پوست ناری بر روی آب آمد. به جهت شفای امراض مسلمانان از آب آن چاه می آشامند و صحت می یابند. وفات حاجی صدرالدین در سنهٔ ست و ثمانمائه بوده.

مولانا مجدالدین حسن و مولانا شرف الدین علی قاضی و مولانا اعظم ضیاء الدین محمد المدفونین به مزار صالحان

۱۰ مولانا سعید مجدالدین حسن رضی^۱ از جمله اکابر و اشراف دارالعباده یزد و صاحب مکننت و تجمل بود. اولاد امجاد او در نهایت فضل و کمال و غایت عزت و اعتبار بوده‌اند و حال که سه مرحله از سنهٔ ثمانین و الف هجریه گذشته جمعی از اولاد آن جناب مثل نجابت دستگاه شاه معزالدین محمد رضی و میرزا مجدالدین حسن در خطهٔ فردوس آباد یزد روزگار می گذرانند. مولانا مجدالدین حسن در ایام حیات بل در زمان اختیار قرب مزار امامزادهٔ بزرگوار عالی تبار امامزاده ابو جعفر محمد طرح بقعهٔ عالی اساس انداخته چهار صفه در چهار جانب بساخت و چون به اجل موعود از عالم فانی به سرای باقی خرامید در همین بقعه مدفون گشت.

[۹۳ ب] و مولانا شرف الدین علی که «اقضی القضاة» این ولایت بود در سنهٔ سبع و خمسين و سبعمائه آفتاب حیاتش به مغرب زوال انتقال کرده در پهلوی آن جناب جای گرفت.

۲۰ و مولانا ضیاء الدین محمد و امیر عماد الدین بن رکن الدین اسلام در همین بقعه مدفون اند.

و درین بقعه صفه ایست عالی موسوم به «صفهٔ صفا» مولانا جمال الدین مسعود در آن صفه مدفونست، و بانی آن جلال الدوله والدین خضر شاه است.

بابا محمد مشهور به بابا ناصر

در « تاریخ جدید یزد » مسطور و مذکور است که عمر او به صد و چهل سال رسیده بود و شب و روز از یک مقام برنخاستی^۱ و در زمستان و تابستان بر روی خاک خفتی و چون وفات یافت در مقابر « باغ کمال کاشی » به حوالی « اسکندریه » مدفون گردید. در صحایف این دفتر مرقوم خامه عنبر عامه گشته که در زمانی که سلطان محمد ولد ابوسعید طبسی به تغلب خطه یزد را به تصرف در آورد حسب فرمان صاحب قران گیتی ستان امیر تیمور انارالله برهانه لشکر ولایت فارس و عراق بدان بلده آمده امر محاصره به دور و دراز کشید، قریب سی هزار نفر از ذکور و اناث در اصل شهر به علت قحط جان به قابض ارواح سپرده بودند. بعد از فتح [۹۴ الف] آن بلده طیبه اسکندر هندو به محصولی خراج تعیین گردید و چون اموات در خانه ها و بازارها برزبر هم افتاده بودند اسکندر در حوالی « باغ کمال » باغی بود خریده وقف اموات نمود و مقرر نمود تا اموات را از شهر بیرون آورده در آنجا دفن کردند. و نیز اسکندر سابطی عالی رفیع و مسجدی و چهار دکان بساخت و آن را « اسکندریه » نام نهاد و به سبب ورود سیل که قبل ازین گزارش^۲ افتاد آن عمارات منهدم گشت و میلی که در آن مقام ساخته اند علامت قبر پهلوان اسد طغاشاهی است که در کرمان حاکم بود.

شیخ احمد صایم الدهر و مولانا عزالدین ابراهیم فیروزانی و

حاجی علی رویدشتی

و شیخ زاهد عابد متقی شیخ احمد مدت چهل سال در غرفه مسجد جامع کبیر مجاور و معتکف بود و از وی کرامات بسیار مشاهده مردم آن دیار می گشت و چون وفات نمود او را به قرب « باب کوشک نو » بر کنار خندق مشهور و معروف به « باغ مولائی » دفن کردند.

و مولانا عزالدین ابراهیم فیروزانی از فضایل عصر و واعظ شیرین کلام بود.

۱- اصل: نخواستی ۲- اصل: گذارش

مدت چهل سال يك ختم کلام الله را تفسیر کرده و «بلاطین بنی مظفر در پای منبر موعظه او حاضر می شدند و قریب ششصد^۱ هزار [۹۴ ب] از ابیات عربی و فارسی در ذکر داشت. در اثنای موعظه لطایف بسیار گفتی. چون عمر او به هشتاد رسید و سال ثمان و تسعین و سبعمائه رخ نمود سفر آخرت اختیار کرد و قرب «باغ مولایی» مدفون گردید .

۵ و مولانای بهشتی حاجی علی رویدشتی از جمله فضلاء زمان خود بود و وعظ را به غایت خوب گفتی و درهای معانی سفتی. در حین موعظه مردمان را خندان ساخته گاه می گریانید و با اکابر و اهالی مطایبه بسیار می کرد. و چون از صحبت دوستان ملول گشت رخت هستی بر چیده در زاویه عدم منزل گزید و در «باغ مولایی» مدفون گردید. قبر آن جناب و شیخ احمد حق مدد و شیخ جلال الدین زاهد به هم متصل است .

۱۰ و قرب «باغ مولایی» مقابر «سرچم» واقع است. و در آن مقام بسیاری از صلحا و مؤمنین آسوده اند و در آنجا دو قبر بزرگ بسته اند و درین دو قبر قسریب سی هزار نفر از زن و مرد که در ایام مخالفت سلطان محمد پسر ابو سعید طبسی و قحط و دربندان در اندرون شهر جان به حق تسلیم کرده بودند مدفون اند. و از آن دو قبر بسیار نشانها به نظر مردمان در آمده و قرب آن مزار بر کنار خندق مقابل «برج اولیا» مسجدیست که در سنه اربع و تسعین و سبعمائه خلائق بعد از ورود سیل و خرابی شهر و ولایت جمع شده بودند [۹۵ الف] و آن به «سرچم» مشهور گشته ساخته اند و آن مسجد از اهل الله خالی نیست و در آن جا علامتها دیده اند و به مکان «چهل تنان» شهرت یافته .

سلطان قطب الدین زنگی المدفون به مزار زنگیان

مجمعی از حالات سلطان قطب الدین در جلد اول این مجلد به دستیاری کلمک و قانع نگار رقمزده خامه بلاغت شعار گشته درین مقام به تکرار اندیشیده زبان در کام خاموشی کشید. بدانکه مزار زنگیان از آثار عمده الاکابر العظام خواجه معین-

الدین علی جسد زبده الاکابر و الاهالی میرزا عبدالرشید منجم است و تساریخ بنا و اتمام آن در ضمن احوال خواجه - توده خصال بیان شده. و چون مسود اوراق اکثر اوقات از روی نیاز به زیارت آن مزار فایض الانوار مبادرت می نمود امری غریب و حالی عجیب مشاهده کرده تبیین این مقال و تفصیل این اجمال چنان است که در شهرور سنه تسع و سبعین و الف هجریه روزی به اتفاق سلالة الفضلایی مولانا محمد تقی خلف مقتدای فضلاء زمان و پیشوای اصحاب زهد و عرفان الموفق بتأییدات الملك المنان مولانا محمد مقیم به آن مکان شریف رفته در دهلیز مزار سنگی بزرگ تخمیناً به وزن پنجاه من دید که بر بالای تختگاه گذاشته و اثر پنجه دست راست و پنجه و ساعد^۱ دست چپ بر آن نقش گرفته، چون ملاحظه نمودیم آن علامت به دستگیری کلنگ و تیشه نبود بلکه به قدرت کامله یزدانی و به زور و پنجه مقربان در گاه باری این امر غریب روی نموده بود، چندانکه از حال آن سنگ و آن امر عجیب استفسار شد مجاوران آن مکان و سایر متوطنان بلده یزد به اظهار آن راز زبان نگشودند و احدی که قبل از آن آن سنگ را دیده باشد یافت نشد. [۹۵ ب] آخر الامر این ضعیف جمعی را طلب داشته سنگ مزبور را در دیوار در مزار روی بر قبله نصب ساخت و دری بدانجا به کار گذاشت تا آن نشان در روز گاران باقی ماند.



چون مجملی از حالات و کرامات و خوارق عادات اولیاء خجسته صفات سمت تحریر یافت خامه سخن گذار عنان بیان به صوب مقاله رابع تاخت، و منه الاعانة و التوفیق.

مقاله چهارم از مجلد سیوم

در ذکر مساجد و مدارس و بقاع الخیر و خوانق و رباطات و قری و
مزارع و قنوات و غیر ذلك و آن مبین است بر پنج گفتار

گفتار اول

در بیان مساجد

شعر:

و فور حمد و ثنا می فرستم از چپ و راست

به حضرتی که سزاوار حمد و اهل ثناست

آنجا که کمال کبریای تو بود

عالم نمی از بحر عطای تو بود

ما را چه حد حمد و ثنای تو بود

هم حمد و ثنای تو سزای تو بود

و درود همایون ورود بر مرکز دایره نبوت قطب سماء فتوت مخدوم ارباب

شهود، شعر:

ای نور تو گشته اول و آخر ما

روشن شده از تو باطن و ظاهر ما

و سلام سعادت انجام بر مرقد آل عظام آن حضرت که پیشوایان و راهنمایانند، باد.

[۹۶ الف] بر ضمیر منیر مهر تنویر ارباب توفیق روشن و مبرهن خواهد بود،

چون خطه بهشت بنیاد یزد قبله دعوات و کعبه حاجات خاص و عام هر دیار است در

اصل شهر و بلده و بلوکات آن بلده طیبه مساجد جمعه و جمعاعات بسیار و بی شمار ساخته اند. اگر این ضعیف بد ذکر تمامی آن همت گمارد یحتمل که از عهده بیرون نیاید. باری به توفیق ربانی ذکر بعضی از مساجدی که مشهور است مرقوم خامه بلاغت آیین می گردد.

مسجد جامع کبیر

- واقفان آثار و ناقلان اخبار در کتب متعدده چنین اخبار نموده اند که نخست سلطان علاء الدوله گرشاسب بن علی بن فرامرزن سلطان علاء الدوله کالنجار مسجدی عالی اساس مشهور به «مسجد عتیق» ساخته سه باب مفتوح داشت. یکی روی بر قبله و دیگری بر «بازار کلاه دوزان قدیم» و دیگری به طرف «مدرسه کمالیه». و در دهلیز آستانه مقابل صفت بزرگ «کتب خانه» بنا فرمود.
- و دختران سلطان فرامرزن بن علی که بلیقیس زمان بودند در جنب مسجد مزبور جماعتخانه مروح مزین به طلا و لاجورد بنا کرده گنبدی به جهت مدفن خود ترتیب نمودند و اکنون در آنجا مدفون اند و آن عمارت مشهور گشته به «صف دختران»، [۹۶ ب] و ذکر آن در مجلد اول مرقوم قلم فیروزی رقم گردیده.
- و در سنه اربع و عشرين و سبعمائه مرتضی اعظم سعید سیدرکن الدین محمد ۱۵ ابن سید نظام الدین محمد قاضی در قبلی مسجد قطعه ای زمین خریداری کرده طرح «مسجد نو» انداخت و صفه و گنبد و مقصوره ها و غرفه ها بنا کرد و اساس همگی از سنگ و آجر و گچ استوار داشت و هنوز به اتمام نرسیده بود که بنای عمر آن سید عالیشان انهدام یافت. حسب الوصیه مولانا شرف الدین علی در اتمام آن سعی فرمود و مناره ای بر سر گنبد مقصوره قدیم ساخت و مرتضی اعظم امیر شمس الدین محمد ۲۰ خلف ارجمند سعادت مند سید رکن الدین محمد که در آن وقت در تبریز میبود زیلوهای نیکو جهت گنبد مقصوره فرستاد. و در سنه سبع و سبعین و سبعمائه دهلیز مسجد به فرموده آن سید والا قدر ساخته شد و پادشاه شهید شاه نصره الدین یحیی مظفری در طرف دست چپ گنبد مقصوره و صفه وطنی عالی بنا فرمود.

و در زمان سلطنت خاقان منصور میرزا شاهرخ سلطان شاه نظام کرمانی به امر وزارت خطه فردوس نشان یزد [۹۷ الف] سر بلندی یافته بدان ملک شتافت و بساط عدالت و نصفت بر وجنات احوال اهالی و رعیت گسترد و به ساختن عمارات خیر همت گذاشت و نخست «مسجد جامع کبیر» که گنج اندود بود به کاشی تراشیده الوان تزیین نمود. و کتابه سوره «انا فتحنا» به خط مولانا بهاءالدین هزارسب که سر آمد خوشنویسان زمان بود نصب نمود. و در شاه نشین گنبد مقصوده محرابی از مرمر به کار گذاشت و در پیش طاق صغه «دوازده امام» به کاشی مثبت ساخت و بر بالای شرفه طاق آیه کریمه « و اذ یرفع ابراهیم القواعد» تا آخر آیه به کاشی کرد. و در صحن مسجد پایابی حفر نموده به خشت پخته و کاشی مزین گردانید. و آب محمود آباد جاری ساخت و پنجره آهنی بر سر پایاب در صحن گذاشت. و فراشخانه بر در مسجد بساخت. و در بیرون در اصل مسجد کاروانسرای بود که ریسمان فروشان می بودند خراب کرده ساخت در مسجد کرد. و ده دکان از یمین و یسار ساز دادودر میان ساخت [۹۷ ب] حوضی ساخته آب تفت جاری نمود. و در کتابه درگاه مسجد القاب خاقان منصور میرزا شاهرخ سلطان به کاشی مثبت نمود. و در اندرون مسجد بر یمین گنبد مقصوده جماعتخانه عالی بنا فرمود که از رفعت فلک فرسایش خیمه مینا قام سپهر خجل گردیدی. و نیز در مسجد چاه آب سرد کننده چاهخانه بساخت و منقش فرمود. و اشرف علمای ایران مولانا شرف الدین علی مخدوم حسب الالتماس شاه نظام طوطی طبع شکر افشانش به نظم ابیات لطافت آیات زبان بیان بگشاد و تمامی ابیات در مقاله اول در ذکر احوال شاه نظام وزیر سمت بیان یافته. و الحال چاهخانه به سعی عالی جناب متولی عمارت جدید یافته و «قهوه خانه» گردیده. ۲۰ در «تاریخ جدید یزد» به نظر در آمده که جوی زارچ از آثار ارسالان خاتون حرم سلطان علاء الدوله کالنجار است.

و همچنین در زمان سلطنت و فرمانفرمایی خاقان جنت مکان شاه طهماسب بهادر خان که مقرب الحضرة آقا جمال الدین محمد مشهور به «مہتر جمال» به حکومت

و وزارت خطه یزد سر بلندی یافته بدان ملك شتافت و تعمیر مسجد جامع و ساختن مناره بر درگاه پیشنهاد همت نمود و مدتی درین فکر می بود تا آنکه روزی به مسجد مزبور آمده بر در مسجد نشست [۱۹۸ الف] و در آن مهم متأمل بود. ناگاه شخصی که مشهور بود به خواب دیدن و از ما فی الضمیر مردم خبر کردن حاضر گشت. وزیر عدالت آیین گفت ما را اراده مهمیست. در خواب دیده، اعلام نمای فی- الحال در حضور خوابیده به خواب رفت و بعد از زمانی بیدار گشته گفت در عالم واقعه دیدم که دو شمع سبز آورده در گوشه های درگاه مسجد گذاشتی. وزیر او را انعام فرموده شروع در اراده خود نمود و دو منار که مؤذنان خوش الحانش با مسبحان ملاء^۱ اعلی در راز و باملایکه سماوات هم آوازند بر افراخت و مناره یمین را دو راه قرار داد، شعر:

۱۰

در صفت طول قد هر منار

طعنه زده بر فلك زرنگار

سایه اش از غایت اعلای چرخ

غاشیه افکنده به بالای چرخ

۱۰

و گنبدی بر بالای گنبد مقصوره به کاشی ساخت، مثنوی :

قبه که بر قبه او آمده

نور فشان چون مه خرگه زده

هست عیان در نظر اهل دین

گنبد یاقوت سپهر برین

۲۰

و در شهر سنه اثنی وستین وثمانمائه امارت پناه معدلت شعار امیر نظام الدین

حاجی قنبر جهانشاهی القاب پادشاه زمان میرزا جهانشاه به خط مولانا شمس الدین

محمد شاه خطاط به کاشی تراشیده به کار گذاشت و در زمانی که حکومت خطه یزد

به امیر جلال الدین چقماق شامی متعلق بود حرم محترم امیر مشارالیه بی بی فاطمه

خاتون صحن مسجد جامع را سنگ مرمر فرش نمود و دو ستون [۹۸ ب] از مرمر در دو جانب صفا گذاشت. و منبر خطیب که از چوب بود برداشته در عوض آن از کاشی الوان مرتب داشت و به صحت رسیده که به فرموده ستر عظمی از کربلای معلی خاک عنبر بیز در پشت شتران و دواب به یزد نقل نموده این منبر مبارک ترتیب یافته. و در هر جمعه خطبای فصاحت شعار بر فراز منبر به خواندن خطبه اثنی عشر قیام می نمایند، مثنوی :

خطبه کند بر سر منبر خطیب

راست چو بر شاخ شجر عندلیب

نغمه نوروزی و سوز درون

دیده و دل خوش کند و غرق خون

خلق در آن جمع به پهلوی هم

انس گرفته همه بر بوی هم

دست دعا رفته سوی آسمان

زلزله آمد به زمین و زمان

شیوه شیون به بدن راه یافت

آتش دل دستگه آه یافت

دل به درون گرم چو خورشید شد

رعشه تن بر نهج بید شد

نعره یا رب ز فلک در گذشت

اشک روان آمد و از سر گذشت

گشته فلک زخمگه تیر آه

رحمت حق ریخته ز آن جایگاه

از نم دریای کرم کوه کوه

فیض خدا ریخته بر آن گروه

۱۰

۱۵

۲۰

جمع به هم آمده انس و ملك

پر زفغان کرده رواق فلك

سوز درون بین که بهر یا ربی

سوخته بر چرخ برین کوکبی

و چون نوبت تولیت شرعی به عالی جناب غفران پناهی مولانا عبدالهی انتقال یافت در رواج و رونق و تعمیر آن مسجد که نمونه‌ای از مسجد اقصی است سعی موفور نموده مؤذنان و حفاظ و خدام تعیین و مقرر داشت و آشخانه ساخته اطعام یومیه به جهت فقرا و مساکین مقرر نمود و ساحت در مسجد و دهلیزها و اطراف و جوانب از سنگ فرش نمود و املاك و رقبات و دکا کین بی شمار از حاصل مسجد خریداری کرده داخل موقوفات آن سرکار گردانید .

۱۰

و بعد از او عالی جناب نجابت و افادت پناه خلف الاکابر و الاهالی مولانا شهاب‌الدین عبدالله خلف ارجمند سعادت‌مند آن جناب علم تولیت شرعی افراشت و بسیاری از رقبات و املاك در شهر و بلوکات خریده و اجرای قنوات و مزارع کرده بر موقوفات مزید ساخت و به تعمیر و عمارت [۹۹ الف] به نوعی سعی نمود که زیاده بر آن بر متخیله احدی نگذشته بود ، لله الحمد و المنة که به سعی عالی جناب مومی الیه مسجد مزبور در کمال رونق [است] و حاصل موقوفات آن به موجب شروط واقف به مصرف رسیده دقیقه‌ای فرو گذاشت نمی نماید .

۱۵

بر مرآت ضمیر آفتاب کردار علمای دین‌دار و صلحای عالی مقدار صورت این معنی عکس پذیر خواهد بود که این مسجد همایون مسکن زهاد و عباد و اولیا و اتقیا و مأمس اصحاب حاجات و مرجع غربا و فقرا بوده و هست و هر کس که بر سبیل عبور یا به جهت ادای فرایض بدین مکان شریف در آید از دل که پادشاه شهرستان بدن است رخصت نیابد که قدم بیرون نهد و هر چند گردون پیر گرد معموره عالم گردیده و با صد هزار دیده نظاره نموده شبیه و نظیر آن ندیده و گوش هوش زمانه قرین و عدیل آن نشنیده . و چنان مرتفع و زیبا به چشم بینا درمی آید که گوئیا شاعر درباره آن گفته ، بیت:

۲۰

چشم فلک ندید و نه گوش جهان شنید

زین خوبتر مکان و پسندیده تر مقر

و کلمه « ادخلوها بسلام آمین » در باره او آیتی [۹۹ ب] و کریمه « جنة عرضها السموات والارض » از فسحت ساحت و نزهت فضای سماحتش کنایتی . از رفعت شرفات فلک عروجش قلعه مینا فام سپهر خجل و از لطافت عمارات عالیه و نظافت ابنیه رفیعهاش بیت المقدس و مسجد اقصی منقل . و به جمعیتی معروف که گوش سامعان اخبار امصار شبیه و نظیر آن نشنیده و به جامعیتی موصوف که دیده گردون با آنکه قرنها گرد جهان گشته این مقدار جمعیت در هیچ مسجد ندیده ،

شعر :

از غایت نزاهت و خوبی و دلکشی

پنداشتم که جنت عدن است در خوشی

بر سقفهای گنبد اخضر زعکس او

گلهای گونه گونه حمرا و آتشی

و از آن زمان که بنای او استحکام یافته الی الآن آن مکان شریف قبله

۱۵ دعوات و کعبه حاجات گشته، بیت:

مسجدی کز شرف به یک مسجد

کرده با مسجد الحرام نماز

ایضا

مسجد او جامع فیض اله

زمزمه خطبه او تا به ماه

غلغل تسبیح به گنبد درون

رفته ز نه گنبد والا برون

طاق بلندش به فلک گشته جفت

حامل او گشته فلک در نهفت

۱۰

۲۰

قبه او بر شده بالای چرخ

فرش تهاش اطلس والای چرخ

[۱۰۰ الف] و درو دیوار این بقعه شریفه بر هر گونه نقوش بسیع از کاشی

که اگرمانی نقاش زنده بودی از کمال لطافت و غرابت آن انگشت تعجب به دندان

گرفتی - مزین است، و به انواع اختراعات غریبه و اصناف صنایع و بدایع محلی،
بیت :

پر از نقش و نگار از فرش^۱ تا سقف

مهندس را برو فکر و نظر وقف

قرص زرین مهر از خجالت خشت زرنگار دیوارش سرخ و زرد بر آید و طارم

۱۰ فیروزه سپهر از انفعال لاجورد نقوش جدارش به کبودی گراید، نظم:

نمازی که آنجا توان کرد ادا

توان کرد در کعبه عمدا قضا

چراغش به پروین شرار افکن است

که از مغز مهر و مهش روغن است

۱۵ چو دامان فانوسها بر زنند

به پروانگی قدسیان پر زنند

زهی فیض کز مایه یک دعا

شود حاجت صد اجابت روا

۲۰ مسجد جامع میر چقماق مشهور به مسجد نو

بانی آن امیر کبیر اعظم امیر جلال الدین چقماق شامی است . و ذکر امیر

عدالت شعار و عماراتی که معمار همت آن حاکم نصفت دثار در ریزد و بلوکات ساخته

در مقاله هفتم مجلد اول به دستیاری کلاک حکایت پرداز رقمزده بیان گردیده . و این

مسجد در سنه احدی و اربعین و ثمانمائه به سعی حرم محترم امیر مشارالیه بی بی -

فاطمه خاتون سمت اتمام یافته .

۱- اصل : فرق، تصحیح مبتنی بر نسخه وزیر است .

مسجد جمعه سرریگ

در «تاریخ جدید یزد» مذکور و مسطور است که این مقام کاروانسرا بود و مقبره‌ای در جنب آن [۱۰۰ ب] مرتضی اعظم سعید امیر معین الدین اشرف که از اعظام سادات عریضی و شرف مصاهرت سید عالیشان امیر شمس الدین محمد بن سیدرکن الدین محمد قاضی دریافته بود آن سرارا بایر کرده طرح مسجد انداخت و صغه و گنبد مقصوره و جماعتخانه بنا فرمود و پایایی حفر کرده «میاه جدید» جاری نمود و د کاکین در اطراف مسجد خریده و ساخته بر آن وقف کرد.

و در شهر سنه ثلثین و سبعمائه در گاه مسجد انهدام یافته **خواجه توکل قزوینی** به حال عمارت آورد و **خواجه فخر الدین ابرقوهی** گنبدی در پیش صغه ساخته منبر خطیب ترتیب داد و جماعتخانه را مرمت کرد.

و در سنه اربعین و ثمانمائه به حکم وصیت **حاجی خواجه جان تبریزی** مبلغ یک هزار دینار به خرج پایاب و جماعتخانه نموده رونقی تمام یافت و تا اکنون معبد مقیمان آن خطه شریفه است.

* ۱ مسجد فرط

مورخین فصاحت قرین به قلم اعجاز رقم چنین تحریر نموده اند که **احمد بن محمد رمچی** در آن زمان که حسب الفرموده صاحب الدعوة ابو مسلم مروزی با لشکر پر خاشجوا^۲ به عزم استیصال بنی امیه عنان عزیمت به جانب خطه یزد انعطاف داد و چنانچه در **جلد اول** این مجلد مرقوم قلم فیروزی رقم گردیده با ابوالعلا که از جانب مروان حمار والی آن ولایت بود محاربه نموده او را به دست آورد و با علم یزید به آتش قهر و غضب سوخت و اولاد و اتباعش را به تیغ انتقام بگذرانید و در آن خطه به مسند حکومت نشست همت عالی نهمتش به ساختن عمارات و اجرای قنوات فرمان داد. فرمانبران در حوالی «درب کوشک نو» باغی طرح انداخته در میان آن کوشکی رفیع بنا نمودند و قناتی حفر نموده موسوم ساختند به «قنات

۱- از اینجا تا آخر مطالب مربوط به مسجد فرط در حاشیه صفحات است ۲- اصل: پرخواشجو